

منبع دوم برای شناخت حافظ دیوان اشعار او می‌باشد. شناختن يك نفر از روی اثر او کاری است بسیار منطقی، زیرا المَرءُ مَخْبُوءٌ تحت لِسَانِه، البته هر کسی هم این قدرت را ندارد که فرد را از روی اثرش بشناسد. شناخت حافظ نیز از روی دیوان او خالی از دشواری نیست، زیرا در بعضی از اشعار او يك حالت لایابالی گری و فسق و فجور و پشت پا زدن به همه سنن و مقدسات منعکس است و از طرفی هم اشعاری دارد که بدون هیچ توجیه و تأویلی بیانگر نابترین نکات عرفانی و اخلاقی می‌باشد و این دو گانگی در اشعار حافظ در احدی نظیر ندارد. به هر حال، در مورد شناخت حافظ از روی او چندین دیدگاه وجود دارد که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

#### فرضیه اول:

حافظ در دیوانش صرفاً يك شاعر است. به تمام معنی کلمه او يك هنرمند است که هدفش ایجاد يك شاهکار هنری می‌باشد. هنرمند به دنبال سوژه می‌گردد که هنر خود را به بهترین وجهی ظاهر کند، اما لازم نیست که خود سوژه، مورد ارادت خاص هنرمند باشد، بنابراین دیوان حافظ را هم از نظر محتوا و سوژه نباید جدی گرفت؛ چه آن جا که دم از می و معشوق می‌زند و چه آن جا که سخن از عرفان و سلوک می‌گوید، زیرا هر دو برای او سوژه بوده است.

مطابق این فرضیه نمی‌توان از دیوان حافظ راجع به شخصیت او چیزی استنباط کرد، چون ظاهر کلام او در هیچ مقوله‌ای حجت نیست، اما کسی که با دیوان حافظ آشنا باشد نمی‌تواند این حرف را قبول کند و حافظ را صرفاً يك شاعر هنرمند بداند، زیرا اشعار او موج يك روح پاك است که به زبان رسیده.

سخن مصنوعی قدرت ندارد دل‌ها را جذب کند و ممکن نیست کسی واقف به اسرار و رموز عرفان و سیر و سلوک و معنویت نباشد و چنین اثر جاودانی خلق کند که بعد از هفتصد سال هنوز در خلوت‌های شب، اشک‌ها را جاری می‌سازد.

#### فرضیه دوم:

حافظ تحت تأثیر حالات مختلف این اشعار را سروده است و این نوسان در شعر حافظ نشانگر نوسان روح اوست که بین المشرق و المغرب در نوسان بود.

ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران پس از بیان این نظریه در پاسخ اعتراض می‌گوید: شما ایرانی‌ها را نشناخته‌اید. ایرانی يك چنین جنسی دارد!

#### فرضیه سوم:

حافظ اشعار خود را در ادوار مختلفی از عمر خود گفته است. آن تقوا و پاکی و گریه سحری و سیر و سلوک عملی مربوط به دوران پیری حافظ و عشق و مستی و عیاشی مربوط به دوران جوانی اوست.

هیچ دلیل محکمی بر این فرضیه ارایه نشده است و به اصطلاح فقها جمع تبرعی و توجیه بلا دلیل است، اما بر خلاف این فرضیه، قرینه‌هایی وجود دارد که حافظ در دوران پیری هم دم از عشق می‌زند:

وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد      پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد

با من چه کرد دیده معشوق باز من دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم

فرضیه چهارم:

اشعار حافظ تفسیر و تأویل نمی‌خواهد. ظاهر شعر او پر است از می‌پرستی، عیاشی و شاهد بازی، ظاهر سخن حافظ، همه حقیقت است، نه مجاز و هرچه در این زمینه‌ها گفته عین فکر او می‌باشد. طرفداران این فرضیه در مورد اشعار عرفانی حافظ معتقدند که عده‌ای به خاطر علاقه به حافظ نخواسته‌اند او را به صورت يك فاسق و فاجر و لا ابالی معرفی کنند، لذا اشعار او را توجیه و تأویل عرفانی نموده‌اند.

---